

اوکشانوس (Okeanos)، مادر خداوندان صنایع و هنرها (Muses) است. یونانیان، دختران خاطره یعنی «موزها» را باعث پیدایی الهام شاعرانه می دانستند و معتقد بودند؛ هنگامی که شاعران در تصرف و تسخیر «موزها» در می آیند، مستقیماً از سرچشمه دانش «منه موزین» برخوردار می شوند.

بهترین شکل بروز اسطوره «یاد و فراموشی» را می توان در نظریه تذکر افلاطون نشان داد. افلاطون معتقد است روح در حیات پیشین خود به حقایق عالم مثل وقوف داشته است. ولی در اثر هیوط به عالم محسوس و زندانی شدن در جسم و پرداختن به هوی و هوس، آن حقایق را فراموش کرده است. به این دلیل افلاطون معتقد است دانش به معنای آموختن و کسب حقیقت نیست، بلکه به معنای «یادآوری» است.

خلاصه اینکه نظریه تذکر افلاطون به تعبیر میرچا الیاده با طرز تلقی انسان جوامع باستانی و سنتی همسان است. «به تعبیری نظریه تذکر افلاطون همان افسانه یاد و فراموشی با جامه مبدل است»<sup>(۱)</sup>

میرچا الیاده، اسطوره شناس معاصر ضمن بیان حکایت «جوکی ای که بر ملکه ای عاشق گشت»، اسطوره یاد و فراموشی را در سرزمین پر راز و رمز هند نیز نشان می دهد. در ادامه مطلب این حکایت را با حکایت شیخ صنعان مقایسه می کنیم و عناصر اسطوره «یاد و فراموشی» را در آنها نشان می دهیم، اما قبل از آن باید یادآور شد که در مجموعه اساطیر و اندیشه های هندیان نیز اسطوره یاد و فراموشی جایگاهی در خور دارد. در این سرزمین نیز به مانند سرزمین یونان، خدایان به دو دسته تقسیم می شوند: یک دسته آنهایی که از آسمان سقوط کرده اند و به این دلیل دچار فراموشی شده اند، و دسته دیگر

یکی از حکایتهای فرعی منظومه «منطق الطیر»، اثر ارجمند شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، حکایت زیبا و تأمل برانگیز شیخ صنعان است. درباره ساختار، جایگاه، واقعیت تاریخی و عناصر عرفانی این حکایت محققان، فراوان سخن گفته اند اما در اینجا برآنیم که به این حکایت دلکش از زاویه ای دیگر بنگریم.

حکایت شیخ صنعان، حکایت دلدادگی پیری فرزانه به دختری ترسا است؛ پیری که بعد از پنجاه سال عبادت، زهد، احتکاف و داشتن مریدانی چند؛ در پی خوابی، روانه روم می شود و آنجا عقل و جان به دختری ترسا می سپرد. دختر شرط وصال را، سجده بر بیت، نوشیدن خمر و از کف دادن ایمان، تعیین می کند. شیخ فرزانه خمر می نوشد و امور دیگر را از سرامستی و «فراموشی» انجام می دهد.

حکایت شیخ صنعان، حکایت «فراموشی و یادآوری» است، به تعبیری این حکایت عارفانه و عاشقانه را می توان بنابر اسطوره مشهور «یاد و فراموشی»، تجزیه و تحلیل کرد. این اسطوره نزد اقوام متفاوت به شکل های گونه گونی بروز و ظهور یافته است. در نزد یونانیان «یاد» و «یادآوری» یا «تذکر» متضمن «فراموشی» و از «خودباختگی» است.

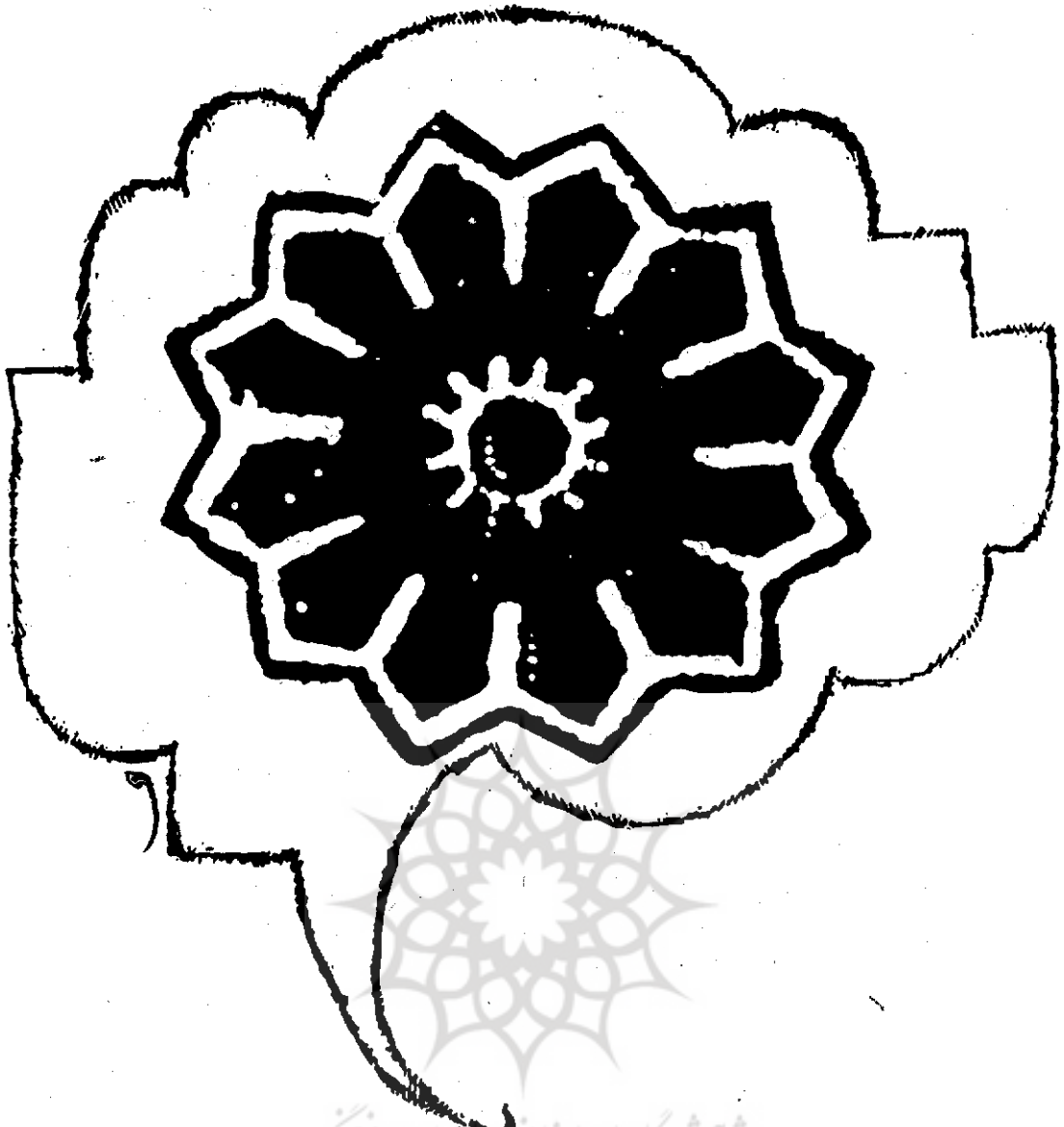
در اساطیر یونان چشمه ای وجود دارد به نام Lethe یا «فراموشی» که بیانگر «بی حافظگی» است. اگر کسی از این چشمه بنوشد، خاطره حیات آسمانی اش را از «یاد» می برد. افلاطون این مطلب را در رساله فدروس بیان می کند. به اعتقاد وی اگر روح از چشمه «له ته» بنوشد، حافظه او از خاطرات ازلی پاک می شود. در اساطیر یونان، علاوه بر چشمه «له ته» چشمه دیگری نیز

# حکایت شیخ صنعان

خدایانی که تغییر ناپذیرند و دچار فراموشی نمی شوند. الیاده در کتاب «چشم اندازهای اسطوره» درباره مفهوم فراموشی در هند می نویسد: «فراموشی» برابر با «خواب» است و نیز معادل با فقد هویت خویش، یعنی همسنگ گمراهی، «کوربینی» و ناپیدایی است.<sup>(۲)</sup> خلاصه ای از حکایت جوکی ای که بر ملکه ای شیفته شد چنین است:

وجود دارد که از دریاچه «منه موزین» سرچشمه می گیرد. هر کسی از این چشمه آب بنوشد، هیچ چیز را فراموش نمی کند و همواره گذشته خود را به «یاد» دارد. روح اگر از چشمه «منه موزین» بنوشد، هرگز دچار فراموشی نمی شود و با جاودانگان و پهلوانان هم منزل خواهد شد.

در اساطیر یونان الهه «منه موزینه» (Mnemosyne) تجسم «حافظه» و «خاطره»، خواهر کرونوس (Koronos) و



● بلقیس سلیمانی

# حکایت یاد و فراموشی

ات داستانی

شماره ۴۹

حرکاتی خاص، گذشته استاد را بر او مکشوف کرد، بدین گونه ماتسیندرانات متوجه حقیقت خود شد و از فراموشی درآمد و گذشته خود را به یاد آورد و به طریقت جوکیان بازگشت.<sup>(۳)</sup> برای مقایسه این حکایت با حکایت شیخ صنعان، عناصر مشترک این دو حکایت را که در حقیقت دربرگیرنده عناصر اسطوره یاد و فراموشی نیز هستند، نشان می دهیم:

۱- در هر دو حکایت استاد یا مرادی که دارای سلک و

ماتسیندرانات (Matsyendranathy) که یکی از استادان جوکی است بعد از شیفته شدن به ملکه سیلان، در کاخ وی اقامت گزید، تسلیم هوی و هوس شد و در بند زنان درآمد. یکی از مریدان وی به نام «گوراخنات» با شنیدن خبر اسارت استاد تصمیم به نجات او گرفت. پس نام او را از سیاهه مردگان (فراموش شدگان) پاک کرد و به هیأت زنی رقصنده، خود را به حضور «ماتسیندرانات» رساند. وی با رقص، آواز و اعمال و

طریقت خاصی است، عاشق زنی از طبقه ای خاص می شود. استاد جوکی عاشق ملکه سیلان می شود و شیخ صنعان عاشق دختر ترسا از بلاد روم.

۲- این عشق سبب «اسارت»، افتادن در «دام» هوی و هوس، «فراموشی»، هویت راستین خود و پریدن از سلک و طریقت خاص می شود. وقتی استاد جوکی عاشق ملکه سیلان می شود در حقیقت در کاخ او به اسارت زنان به ویژه عشق ملکه درمی آید، او گذشته خود را از یاد می برد و دچار نوعی «تسپان» و یا «نادانستگی» می شود.

درباره شیخ صنعان مسأله شکل پیچیده تری به خود می گیرد، شیخ نیز مانند استاد جوکی در «زنجیر» عشق دختر ترسا گرفتار می شود و به «اسارت» درمی آید و گام به گام به «سقوط» نزدیکتر می شود.

شد دلش از دست و در پای افتاد

جای آتش بود بر جای افتاد

هر چه بودش سر بسر ناپود شد

ز آتش سودا دلش پر دود شد

عشق دختر کرد غارت جان او

ریخت کفر از زلف بر ایمان او

شیخ ایمان داد و ترسایی گزید

عاقبت بفروخت رسوایی خرید

شیخ در مسیر جدیدی که برگزیده، به هیچ چیز اعتنا نمی کند، نه پند دوستان و مریدان را به گوش می گیرد، نه از رسوایی میان خلق می هراسد. او جز به وصال معشوق به چیزی نمی اندیشد.

شیخ خلوت ساز کوی یار شد

با سگان کوی او در کار شد

معنکف بنشست بر خاک رهش

همچو مویی شد ز روی چون همیش

اما وصال زمانی حاصل می شود که عاشق سوخته جان به شروط معشوق جامه عمل بپوشاند؛ شروطی که «سقوط» شیخ را کامل کرده، «هویت» او را از بین می برد و او را در «بند» گرفتار می کند (مفاهیم سقوط، هویت و بند از مفاهیم اسطوره یاد و فراموشی هستند).

شیخ خمر می نوشد و از سرمستی و ناهوشیاری و نادانستگی، به سه شرط دیگر دختر ترسا نیز (سجده بریت، سوزاندن قرآن و از کف دادن ایمان) جامه تحقق می پوشد. مفهوم مستی و ناهوشیاری و نادانستگی نیز از مفاهیم اسطوره یاد و فراموشی هستند، یعنی مفهوم مستی، معادل مفهوم فراموشی است. در حقیقت شیخ صنعان با فراموشی خود و هویتش، دست به هر کاری می زند و همین عمل است که فراموشی او را کامل و «یاد» و «حافظه» او را دچار تسپان می کند. در اسطوره یاد و فراموشی حافظه کارکرد خاصی دارد. پریشانی حافظه و از دست دادن آن معادل فراموشی است و بالعکس، داشتن حافظه قوی و قوه یادآوری معادل جاودانگی و نامیرایی.

عوامل بیرونی نیز در سقوط شیخ و «از یاد بردن هویت راستین» او مؤثرند. شیخ به واسطه همین عوامل است که سعی می کند «هویت جدید» را ببیند.

چون خبر نزدیک ترسایان رسید

کانچنان شیخی ره ایشان گزید

شیخ را بردند سوی دیرمست

بعد از آن گفتند نازنار بست

شیخ چون در حلقه ز نار شد

خرقه را آتش زد و در کار شد

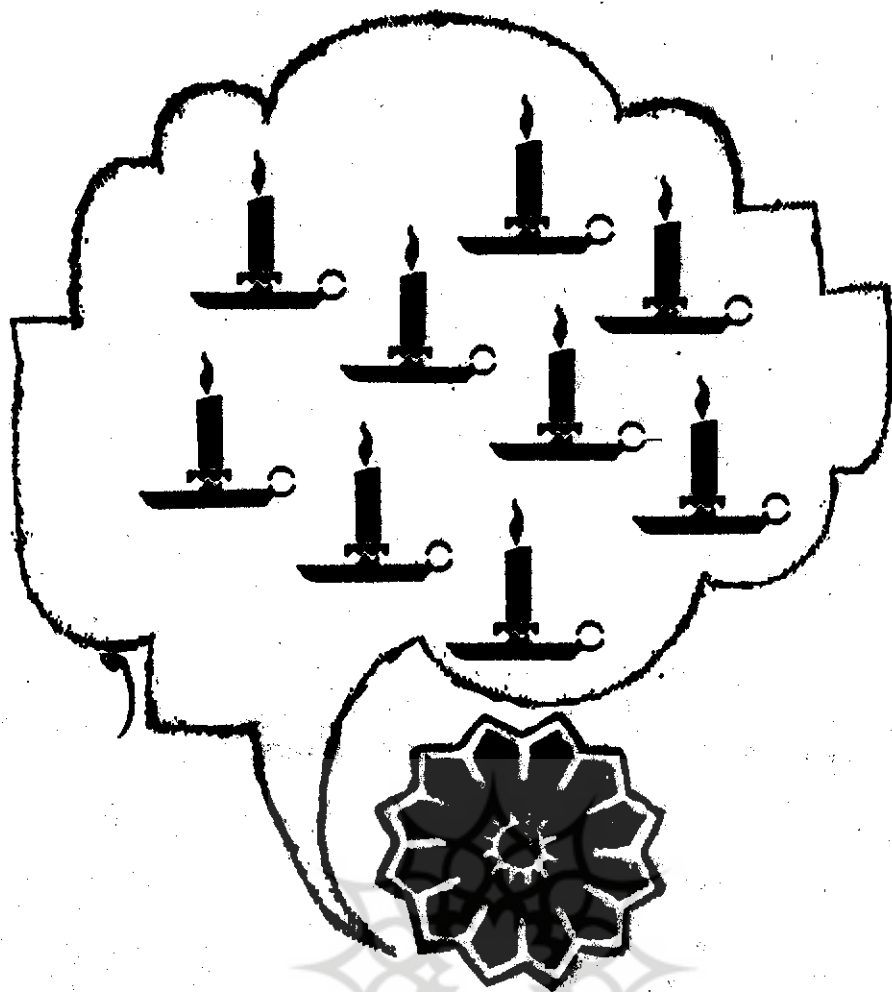
دل ز دین خویشتن آزاد کرد

نی ز کعبه نی ز شیخی یاد کرد

شیخ در طریق کسب هویت جدید نشانه هایی را که او را به «گذشته» و به «خویشتن» او متصل می کنند، مثل «کعبه» و طریقت «شیخی» به فراموشی می سپرد. آخرین مرحله سقوط شیخ که در حقیقت سقوط او را کامل می کند، خوکیانی شیخ است که دوازده کابین دختر ترسا موظف به انجام آن می گردد. این مرحله درست نقطه مقابل وضعیت پیشین شیخ در طریقت و جمع مریدان خود است، شیخ از اوج عزت (رهبری) به قعر مذلت (خوکیانی) سقوط می کند.

۳- نجات یافتن استاد جوکی و شیخ صنعان از رهگذر تلاش مریدان. عامل خلاصی و رهایی ماسیندرانات، یکی از مریدان اوست. وی که «گوراخانات» نام دارد با شنیدن ماجرای استاد و مراد خود، نخست نام او را از سیاه مردگان پاک می کند و آنگاه به هیأت زنی رقصنده به حضور استاد می رسد و با رقص، علامت و نشانه های دیگر، گذشته او را به «یاد» می آورد و به این ترتیب استاد را در طریق «یادآوری» گذشته یاری می کند و موفق می شود استاد به «اسارت» درآمده را رهایی داده و به سلک جوکیان رهنمون شود.

در رهایی و نجات شیخ صنعان از اسارت عشق دختر ترسا نیز یکی از مریدان وی نقش بسیار مهمی دارد. در آغاز اسارت شیخ، جمع مریدان او موفق به نجات شیخ نمی شوند. پس راه بازگشت کعبه را در پیش می گیرند و شیخ را در روم تنها می گذارند. اما در کعبه یکی از مریدان شیخ را می بینند و کل ماجرا را برای او تعریف می کنند. وی ضمن شمانیت مریدان دیگر در پی چاره برمی آید و همگان را به اعتکاف و تضرع به درگاه خداوند متان برای نجات شیخ فرا می خواند. یاران شیخ تا چهل شبانه روز به درگاه خداوند زاری می کنند، چنان که از تضرع آنها در فلک و لوله ای می افتد. بعد از چهل شبانه روز تضرع، حضرت رسول اکرم (ص) در خواب پرمید وارسته ظاهر می شود و مژده رهایی شیخ را به او می دهد، و این همه را از همت عالی این مرید می داند. این یار وفادار آنچه را مشاهده کرده به دیسگر یاران شیخ باز می گوید و همگی شتابان راه روم در پیش می گیرند و در آنجا شیخ را بی قرار می بینند. شیخ چون یاران خود را از دور می بیند، در حقیقت خود را در میان نور می بیند، ز نار از میان باز می کند، کلاه گبرگی از سر می اندازد و



ملهب نرسایی از دل بیرون می کنند؛ آنچه را که «فراموش» کرده بود به «یاد» می آورد.

حکمت و اسرار و قرآن و خیر  
شسته بودند از ضمیرش سر بسر  
جمله با یاد آمدش یک بارگی  
باز رست از جهل و از بیچارگی

آن در اینجا نیست. آنچه که طرح آن در اینجا اهمیت دارد، تأویل این حکایت با توجه به اسطوره «یاد و فراموشی» است که به نظر می رسد حکایت شیخ صنعان حتی بدون آن حرکت اول و آخری که عطار برای آن ایجاد می کند، خود حکایت مستقلی است که می توان عناصر اسطوره یاد و فراموشی را در آن مشاهده کرد. گویی عطار برای آنکه صیغه دینی و عرفانی این حکایت را بیشتر کند، چنان آغاز و چنین پایانی به آن می دهد؛ آغاز و پایانی که چندان هم در ساختار اساسی داستان مهم نیست. به تعبیری شیخ صنعان بدون دیدن خواب هم می توانست عاشق دختر ترسا شود و بدون مسلمان کردن او به کعبه باز گردد. اما برای شیخ فریدالدین عطار همین دو وجه حکایت اهمیت اساسی دارند و در دیدگاه او حرکت مجنون وار شیخ صنعان را قابل پذیرش می کنند. □

#### ■ پانویس:

- ۱- چشم اندازهای اسطوره، میرچا الیاده، ترجمه جلال ستاری - انتشارات توس - ص ۱۲۸
- ۲- همان منبع - ص ۱۲۱
- ۳- این حکایت را میرچا الیاده در صفحه ۱۱۹ کتاب چشم اندازهای اسطوره آورده است.
- ۴- تمامی ابیات ذکر شده در این مقاله، از نسخه تصحیح شده توسط دکتر محمدجواد مشکور آورده شده است.

البته مسیری که دو مرید طی می کنند در چهارچوب اندیشه ها، دستگاه فکری و طریقت خاص هر کدام معنا و مفهوم خاص خود را دارد. اما نتیجه عملکرد آنان یکی است یعنی هر دو موفق می شوند استاد خود را نجات بدهند و از بند برهانند. به این ترتیب می توان ادعا کرد که حکایت شیخ صنعان نه تنها با حکایت شیفتگی استاد جوکی به ملکه سیلان، از جهت ساختار، کاملاً قابل قیاس است، بلکه می توان آن را با توجه به اسطوره «یاد و فراموشی» نیز تفسیر و تبیین کرد.

شایان ذکر است که حکایت شیخ صنعان، دارای عناصر خاصی است که تنها در چهارچوب سنت عرفان اسلامی قابل درک و فهم هستند، مثلاً عزم اولیه شیخ برای رفتن به روم به موجب خوابی که دیده است و سرانجام نیک و رستگارانانه داستان، که این خواب و این سفر را توضیح می دهد، در طریق تصوف اسلامی، تفسیری دیگرگونه را می طلبد که جایگاه طرح